

آن کشور قفقاز در همسایگی ران (یعنی اران) خداوندگاری نداشت .
هرت و کاخت جمعیت کمی داشت که بچنگلها گریخته بودند و این سه برادر
این کشور را تا گولگولا گشادند» (۱).

سلسله نسب این برادران دشواریهای بسیار پیش می آورد (۲) اما
در میان سالهای ۷۰۰ و ۸۰۰ هیچ تغییر در شکی نمی بینیم ، باید فرض
کنیم که این بی خبری از خاندان سهل آغاز میشود . در حقیقت این نام
این سنیاط (در کتاب موسس کلنکتوتسی سمپاتشان) ممکنست نام خانوادگی
و نام نیاکان مسقیم یا نام یکی از سه برادر (سمیت ۲) یا نام پدرشان
باشد (۳).

شاید قدیم ترین مرجع درباره سهل تاریخ آلبانیا (اران) تالیف موسس
کلنکتوتسی « باشد . در شمارش بطریقان ارمنی (ج ۳ فصل ۲۳) میگویند
که تراوید (۸۲۲ - ۸۵۰ و بنا بر نسخه ص. دوست ۸۲۱ - ۸۴۹) زناشویی
با مشروع امیرشکنی را که مطعون شده بود . بوسیله برادرش مشروع
دانست . شکنی حتما همان شکنیست و اشاره بسهل ممکنست مربوط بزمان

(۱) در روایت ارمنی گالکان است که ممکنست خلطال باشد . در کراته
راحت رود کور که اکنون خیلخینا می گویند رود کنار رود دزگام تقریباً در شصت
کیلومتری غرب گنجه است . رجوع کنید بکتاب هوشمان و نامها در زبان ارمنی قسیم
Die Altarmenischen Ortsnamen ص ۱۷۲ و نیز بکتاب بروسه ج ۱
ص ۴۹ .

(۲) مارگوارت Marquart در کتاب Streitzuge ص ۳۹۶ - ۴۱۶ و
کتاب Sudarmenien ص ۲۹۲ پنداشته است که ایشان از بازماندگان گریگور
مامیکونیان بوده اند که در ۷۴۶ آشوت ، اگراتونی بطریق ۱۰ کور کور در غرب
Laurent . (در کتاب او منشور در میان بیزانس و اسلام - L'Arménie
entre Byzance et L' Islam ص ۱۹۱ - ۱۹۰) ایشان را پس از همی
آشوت کور شده می خواند که در میان سالهای ۷۵۰ و ۷۶۶ آشوت آنها را بگریستان
نخعیه کرده بود . در تاریخ گرجستان در زیر عنوان دون - سده سده در زمان پادشاهی
یگاخت و شکنی که از کلاهدت (جنوب غربی گرجستان) با آنها است .

(۳) بنابر گفته و خوشترن بهره یعنی در همین تراکتا حرکت قمارش کوهستان
بود (نوش ، خوندر) آرشیول . یکی از اسرار شکنیج است . که در ۱۹۰۰ در
موضوع شود بکتاب بروسه ج ۱ ص ۷۵

پیش ازین باشد و مربوط برمائیت که وی هنوز در اقطاع خود میزیسته است (۱) .

بنا بر تاریخ شروان (بند ۲) بزبان تازی هنگامی که در ۲۰۵ = ۸۲۰ شورش درشکی روی داد عاملی را که خالد بن یزید گماشته بود مردم کشتند (۲) .

یعقوبی در ج ۲ ص ۵۷۹ می نویسد که چون افشین وارد آذربایجان شد (در ۲۲۰ = ۸۳۵ رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۱۷۱) محمد بن سلیمان از دی سمرقندی را حکمرانی ارمنستان داد، در آن هنگام سهل بن صبیاط شوریده و اران را گرفته بود (قد خالف... و تغلب) . شبی بر محمد کمین کرد و وی را شکست داد، رجوع کنید ببلاذری ص ۲۱۱. در باره ارمنستان موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۹ می گوید که در پایان سال ارمنی ۲۷۰ (۸۲۲-۳) برخی از تازیان از پرتو (بردعه) آمدند و آماراس (۳) را ویران کردند و هزار اسیر گرفتند و مردم در متس آرانک (در کنار رود ترتر، پایین تر از بردعه) حصار گرفتند. در همان زمان امیر زیبا و جوانمرد سهل سبائتان (۴) اران شاهیک با برادران زورمند خود و لشکریانش در برآمدن آفتاب برایشان حمله برد و همه را پراکنده کرد و محصولات را رها کرد (ترجمه پاتکانین ص ۲۶۶) . برای اینکه این شکست روی داده باشد سهل می بایست از کرانه ارس گذشته باشد، اگر خلخال (رجوع کنید بصحیفه ۱۴۷ یادداشت ۱) جزو قلمرو او می بود کار سهل آسانتر می شد . لقب اران شاهیک (۵) که درین مورد مورخ آلبانیا باو می دهد شاید باعتبار آینده بوده باشد زیرا موسس بلافاصله پس از آن و ذکر حوادث

(۱) شکیخ ضبط دیگری از نام شکیست. مقابله آن باشکو (شکنی) را که بسکی کرده است ولی وی سهل بن صبیاط را با سهل سیونی (رجوع شود بصحیفه ۱۴۹ یادداشت شماره ۲) اشتباه کرده است.

(۲) ظاهراً در دوره اول حکمرانی خالد اتفاق افتاده است رجوع کنید بیعقوبی ص ۵۶۶. این قسمت را از تاریخ شروان تألیف قرن ۱۱ قبل کرده ام، رجوع کنید بکتاب Studies من که مشغول تهیه آن هستم چاپ ۱۹۵۳ ص ۲۳. (۳) این جایگاه سابق جانیلی آلبانیا بوده است نزدیک سرچشمه رود نچین، رجوع شود بکتابه آلیشان Alishan در کتاب ص ۲۱۵ از بلبلان ج ۲ ص ۱۵۲. (۴) تابع اضافه نسبی زبان فارسی.

(۵) این لقب را باید نوعی انتخیم لقب بسیار معتقد از آن شاهیک بفتح دانست.

همان سال از کشته شدن آخرین پادشاه مهرانى يعنى وراز تيرداد بدست گسى بنام ترنرسه فيليپتان (۱) سخن مى رانند. ازين كه اين شخصى دوم گماشته سهل بوده است آگاهى نداريم اما قطعاً سهل ازين مردم كشي بهره مند شده و لقب اورا بخود داده است. چون وراز تيرداد را آخرين پادشاه مهرانى (۲) دانسته اند پيدا است كه سهل بستگى با اين خانواده نداشته است.

در همان هنگام سواده تازى (پسر عبدالحميد الجعافى) بسيسكان تاخت و واساك حكران آن سرزمين از بابك يارى خواست. اين شورشى نامى هم دعوتش را پذيرفت و دختر و اساك را بزنى گرفت (۳). اما در بلك و جلم (در ۸۲۸) دير بزرگ ما كنوتس را ويران كرد. اين نامها (۴) مينمايد

(۱) اربليان (ترجمه بروسه ج ۱ ص ۹۵) اورا «ترنرسه سيونى» پسر فيليپه مى نامند هر چند كه موسس كه اربليان مطالب خود را ازو گرفته چيزى در باره نسب ترنرسه نويستد. بنا بر گفته ماركوارت Marquart در كتاب Streifzuge ص ۵۷ و وي يكي از بطريقهاى (ارانى) بوده كه بطوبى در ص ۶۲ دي را از موافقان حكرانى ميداند كه اين خليفه فرستاده بود و مى گويد كه ايشان با فرمانروايان جديدى كه مامون فرستاد در افتادند (در حدود ۱۹۸ - ۸۱۳) رجوع كنيد بترجمه بروسه از اربليان ج ۱ ص ۹۶ و ج ۲ ص ۲۵

(۲) زن بيوه او بچنين (در جنوب رود ترتر) گريخت و در آنجا دختر و پسر هم را به عقد ادرنرسه پسر سهل (بناهاك تيريس يا موسس سلسله سيونيهاد آورد) رجوع كنيد بكتاب موسس كلكتوتسى ج ۳ فصل ۲۲ (پس ازين هم بعت خواهم كرد) (۳) طبرى ج ۳ ص ۲۲۱ زن بابك را كه با او گريخت «ابنة الكلابيه» خوانده است. در صورتيكه وي ادرسى بوده نتوانسته است شوى خود را در كنگو و سازش با هموطنان خود كه در شمال ارس بوده اند يارى كند اما تطبيق او با دختر و اساك با توجه بترجى كه طبرى درباره «كثير از وجه» بودن بابك نوشته دشوار است. رجوع كنيد بترجمه طبرى ج ۳ ص ۲۲۳ و رجوع كنيد به يادداشت ۲ پاى صفحه ۹۵

(۴) ترومين در ترجمه بائكتيان در ص ۲۷۰ است. من دوست يعنى گفته است كه ترومين و تيرين در برخى از نسخهاى خطى موسس كلكتوتسى بجاي طومس نوشته شده. در طبرى ج ۳ ص ۱۹۹ گفته شده است كه در ۲۹۶ - ۲۹۷ مامون حديد حديه شوى را بچنگ بابك فرستاد و سپس در ص ۱۹۰ گفته است كه در ۲۹۶ (۱) در بيع الاول ۴۹۴ - ۳ ژوئن ۲۹۶ مامون در ارسات غمگين مى گذشت و لشكر يانش را در هم شكست پس از شش ماه طومس موسس بيشتر است بزيگرى بابك در برابر ابراهيم پسر ليم (بمقتضى دوست) ذكر كرده است. اين نام حتماً همان ابراهيم بن قيه در صفحه ۹۵

که چگونه نفوذ وی در میان ارس و کور توسعه یافته است. در مآخذ اسلامی بطالبی که موسس کانسکوتسی بتفصیل و باین بیان هر اس انگیزی از کارهای بابک یاد کرده تنها غیر مستقیم اشاره کرده اند.

بابک خود بجایگاه خویش به «آماراس» رفت اما یانایپ اورستم کشکش را دنبال کردند و وی را شکست دادند. درین وقایع نامی از سهل نبرده اند اما در زمان معنصم (۸۲۴ - ۸۳۳ = ۲۱۸ - ۲۲۷) صریحا گفته اند که در ازان (رجوع کنید بتاریخ یعقوبی ص ۵۷۹) سر بطغیان برداشت و چنین می نماید که چندی سهل و بابک بزیان یکدیگر برخاسته اند. چون در ۲۲۲ = ۸۳۷ افشین بابک را شکست داد و بابک کوشید از میان سرزمین امیران ارمنی بگریزد و بحمايت توفیل امپراطور پناه ببرد پیامی بسهل بن سنباط داد و وی بیدار اورفت. شرحی که بطبری درباره فرار بابک نوشته (ج ۳ ص ۱۲۲۳ سال ۲۲۲ = ۸۳۷) مطالب مفصل جالبی در بردارد اما راهی را که وی برای رسیدن بکوهستان قلمرو سهل بن سنباط در پیش گرفته است درست معلوم نمیکند «هنگامی که سهل وی را دید دستش را بوسه داد و گفت: ای خداوند گار... برای پذیرایی از تو کسی شایسته تر از من نیست، تو جایگاه مرا میدانی. کاری باخلفه ندارم... تو میدانی بر سر من چه آمده است و از کشور من خبر داری. همه بطریقان که درین جا هستند با تو خوبشاوندی دارند و در

اللیت بن الفضل التجیبی (در اصل نقطه ندارد و این احتمال موافقت) است که مامون در ۲۰۹ = ۸۲۴ او را بکمرانی آذربایجان داد، رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۱۰۷۲ و نام وی پس از آن دو شمار. رکورد گانی که بابک کشته است می آید، رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۲۳۳ (سال ۲۲۳ = ۸۳۷) و نام او پس از نام ذریق ابن علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی آمده، رجوع کنید باین الانیسر ج ۶ ص ۲۷۵ و ۳۳۸ در سکه ای که خاندان یزید در ارمنستان در حدود ۲۱۲ - ۲۱۷ = ۸۲۷ - ۸۳۲ زده است نام وی توام الاسم ابراهیم نامیست که نام پدرش خوانده نمیشود. و او در R. Vasmer در کتاب سالنامه حکمرانان تازی Chronologie der arabischen Statthalter چاپ وین ۱۹۳۲ ص ۷۲ پیشنهاد میکند که درین سکه این نام و ابوابد ابراهیم بن زید و تاریخ های آنرا ۲۱۵ و ۲۱۷ خوانند. ابراهیم بن عتاب را به فیده تیرنپا و زن Tiesenhausen درین سکه این غیاث یا ابن اعیان باید خوانند. بودن القادوم در آغاز این نامها مانعست که نام ابراهیم ابن اللیت یکی باشد

خانهایشان فرزندان برای تو زاده شده است» (زیرا هر گاه بابک می شنید که بطریق دختری یا خواهری زیبا دارد کس نزد او می فرستاد و دختر را میخواست و اگر بطریق دختر را نمی داد بابک بدیدار بطریق می رفت و دختر را با چیزهای دیگری که آن بطریق داشت از او می گرفت). همه این مطالب نشان می دهد که سهل در جنوب رود کور بود و با بابک روابط شخصی داشت. بابک در ضمن آنکه دعوت سهل را بپذیرفت و رفت حزم را رعایت کرد و برادرش عبدالله را گفت جای دیگر یعنی نزد ابن اصفیہ قانوس بماند (۱). این دوسر دار که تا اندازه ای از میهمانان خود دل آزرده بودند آنان را با فشین تسلیم کردند. در برابر این خدمت برجسته تازیان سهل را (۲) بسیار تجلیل کردند و از خطاهای پیشین او در گذشتند. در يك قسمت الحاقی که در برخی از نسخ خطی کتاب موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۲۰ هست این مطلب را تأیید کرده و گفته اند (با مبالغه های آشکار) که سهل «فرمانروایی ارمنستان و گرجستان و اران را یافت و بانپرو و اختیار تام فرمان راند» (۳). وی می بایست در حدود پانزده سال ازین منصب جدید برخوردار شده باشد زیرا که بگفته تماس آرتسرونی ج ۳ فصل ۲ (ترجمه بروسه ص ۱۵۳) سهل پسر سمباط فرمانروای شکلی که با بن (بابک) را گرفت از امیران ارمنی بود که یوغای کبیر از کشورشان را ندوباز ایشان را به آنجا برگردانیدند (در ۱۸۵۴) هر چند که در فهرست ملبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ نام پسرش معاویة بن سهل بن سنباط جانشین نام او شده (پسرش بابک را که اسیر شده بود بشکر گاه افشین برد).

۲ - جانشینان سهل

بسی ازین دوره قدرت چالپنوجی در تاریخ جانشینان سهل دیده می شود تا اینکه در آغاز قرن دهم از فرمانروای شکلی بشام آدرنوسی (آدرنوسی)

(۱) در باره وی رجوع کنید به صفحه ۱۵۴.

(۲) طبری ج ۳ ص ۱۲۷۲ پسر سهل (معاویة) صد هزار درهم و سهل هزار و دویست کمر گاو نشان و ثقب بطریق و تاج بطریق دادند. گویا وضع این اصطیفا نوس هم تثبیت شده و در اقطاع خود مستقر گشته است. رجوع کنید به صفحه ۱۵۴.

(۳) ابن عساکر و مادیون ص. دوم (۲۲) از ص ۱۹۵۹ (۱) صفحه

آگاهی می‌یابیم. برای وقوف بدین نکته باید وضع آن دیار را که تغییر یافته اما هنوز هرج و مرج کامل در آن حکمروا بود بنایت اختصار خلاصه کنیم: در آغاز قرن نهم سلسله جدیدی بنام باگرانی در گرجستان (کرتیل) روی کار آمد. باگرات پسر آشوت (۸۲۶-۸۷۶) با محمد بن خالد در نخستین جنگ با امیر تغلیس اسحق بن اسمعیل هندست شد و در نتیجه همین یگانگی بود که چون بوغا تغلیس را در ۸۵۲ گرفت و اموال امیران ترسا (خاصه ارمنیان) را بگمان اینک باوی دستیزند تاداج کرد باگرات را زیانی نرساند.

سلسله جدید و تازه نفس فرمانروایانی که از بغداد مأمور شده بودند یعنی ساجیان بلاهای تازه بر سر قفقازیان ترسا آوردند. در میان سالهای ۹۰۲ و ۹۱۴ یوسف بن ابی الساج ارمنستان و گرجستان را ویران کرد و تغلیس را گرفت و بکاخت علیا حمله کرد.

تاریخ گرجستان با هواداری خاصی که از خاندان پادشاهی گرجستان دارد وقایعی را که در دوره حکمرانی ظاهری شعبه مهم پساد شاهان باگرانی در کرتیل روی داده ثبت کرده است. از آن جمله در شرح پادشاهی ادرنسه دوم (۸۸۱-۹۳۲) نوه باگرات سابق الذکر شرحی از وقایع کاخت هست، رجوع کنید به تاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۹. مدتی پس از آنکه سعید پادشاه ارمنی بدست یوسف (در ۹۱۴) (۱) کشته شد پادشاه محلی کوبرسک یعنی پادشاه گرجستان غربی (ابخاز) کنستانتین را (که درین هنگام در دست پادشاه کرتیل بود) (۲) دعوت

(۱) یعنی سعید ناهاتاک با سعید شعبه (۸۹۰-۹۱۴) که بدست یوسف ابن ابی الساج کشته شد، رجوع کنید به تاریخ ارمنستان گروه Grousset چاپ ۱۹۴۷ ص ۳۹۷-۴۴۱.

(۲) سلسله «ابخازیه» از مردم محلی بودند و تا اندازه‌ای نیشان مغزبان میرسید. نسبت نامه آنها در سندی هست بنام «دیوان» که تاگایشویلی Tagaishvili کشف کرده است. رجوع کنید به مجله آسیایی Journal Asiatique ۱۹۲۷- شماره ۲۱۰ ص ۳۵۷-۳۶۸ سلسله ابخازی در سرزمینی که شامل گرجستان غربی بود و حتی دایره آن تا گرجستان شرقی کشیده می‌شد فرمانروایی داشت از ۹۸۷ باگرات دوم از سلسله باگرانی گرجی که مادرش شاهزاده‌ای ابخازی بود بر تخت شاهی ساکن خود نشاند و بدین گونه کشور را متحد کرد.

کرد که در جنگهای کانت سفلی (هرتی) شرکت کند. متعده بن دژوچین
 و اشهر بند کردند اما درین هنگام ادونسی بطریق ناگهان بدانجا رسید
 و سه تن دژبانان با او تسلیم شدند و صلح برقرار شد. هر چند بنا بر کتاب
 بروسه ص ۲۷۷ یادداشت ۳ اصل و نسب این شخص معلوم نیست نباید
 از عقیده کریسکی پیروی کرد زیرا کریسکی وی را با دژرسی بن
 هامام (۱) که مسمودی میگوید در شکی بوده است تطبیق میکنند،
 زیرا همسایه دیگری نبوده است که بتواند بهر تی دست اندازی کند
 جایگاه اخیر را مخصوصا در مورد قلمرو مربوط به «سه برادران» ذکر
 کرده اند و چنان می نماید که این ادونسی با زمانده مستقیم یا نا مستقیم
 بطنی یا صلبی سهل بن صباط بوده باشد. مسمودی این نکته را در حوادث سال
 ۳۳۲ = ۹۴۳ آورده است اما مانند برخی موارد دیگر احتمال میرود وی
 از مآخذی که پیش از او بوده است بهره مند شده باشد. توجه باین نکته
 یعنی اگر دوران حکمروایی برای يك تن طولانی بنظر میرسد و عبارت
 باشد از فاصله میان ۹۱۴ و ۹۴۳ تقریبا مشکل ما را حل می کند.

در تاریخ گرجستان (کتاب سابق الذکر ص ۲۷۹) آمده است که تا
 روزگار حکمرانی اشخانیک (بزرگان ارمنی مصفر اشخان بمعنی شاهزاده)
 همه ساکنان هر تی کافر (ظاهرا معتقد بآیین ارمنی) بودند اما وی که فرزند
 شاهزاده خاتم گرجی دینار بود آنها را بدین ارتودوکس (یونانی) در آورد
 و بدین جا که میرسد نصل را بپایان میرساند. درین مآخذ نیز ذکری از
 روابط این شاهزاده جدید با بطریق ادونسی سابق الذکر نیست. اما در
 آرمیان اشاره ای بواقعه ای رفته است که در همان زمان وی داده و آن
 اشاره بسیار مختصت بدینگونه که گفته شده است مصادران این شاهزاده
 در برده و آذربایجان سالارها یعنی مسافریان بودند.

در حقیقت در فهرست نامهای صاحبان اقطاع دژبان در
 مسافری (بتاریخ ۳۴۴ = ۹۵۵) که این حوقل در ص ۲۵۴ آورده است و نام
 اشخانیک معروفه بابو عبدا لملک صاحب شکی (۲) به هیئت دردم. شاه دژوچین

- (۱) چنانکه گفته و خوشه Vakhushit در ص ۱۸۵ (رجوع کنید ب یادداشت
 ۳ ص ۱۹۷) این را باید دلیل ادامه و استمرار نام آدو ترمس در آن خواند آن دانست
 این حقیقت را باید در نظر داشت که دو سینه از مهاجران بکاختوشکی رفته اند
 یکی از تارون و دیگری از کلارجت، رجوع کنید ب یادداشت شماره ۲ در ص ۱۹۷
 (۲) رجوع کنید ب یادداشتی که در باره کتاب این حوادث آمده است

که می‌رسیم نیز بدوره‌ای برمی‌خوریم که در تاریخ شروان وقایعی مربوط
 بآن آورده‌اند. قبول رسمی دین ارتودوکس بوسیله اشخانیق ظاهر آستانه
 بسط نفوذ همسایگان گرجیست و چنین می‌نماید که تغییر اساسی در روابط
 میان شکی و کاخت روی داده باشد. بنظر می‌رسد که دومی اولی را در
 خود مستهلك کرده باشد، زیرا در تاریخ شروان (در ضمن وقایع سال ۱۰۶۸
 میلادی) عنوان «فرمانروای شکی» قطعاً باعسرتن فرمانروای کاخت
 تعلق می‌گیرد (۱).

۴- عیسی بن اصطیفانوس

ایشک باید درباره ابن اصطیفانوس که از در داستان تسلیم بابک
 باشین (سال ۸۳۷) (۲) ذکر کرده است اندکی سخن برانیم، طبری
 آنجا که دستگیری وی را بدست بوغا (سال ۸۵۲) شرح می‌دهد وی را
 صریحاً عیسی بن یوسف بن اخت اصطیفانوس که گویا به معنی خواهر زاده
 اصطیفانوسست می‌خواند، یعنی پدرش یوسف و مادرش خواهر اصطیفانوس
 بوده است (نام وی را با اسامی ده همان قسمت ج ۳ ص ۱۲۲۸، عیسی بن
 یوسف بن اصطیفانوس آورده است). در حقیقت موسی کلنکتوتسی درج ۲
 فصل ۱۹ درباره وی چنین می‌گوید: «استپانوس بنام «اپند» که بابک
 را در جنگ با «بنکانیان» (مردم بیلقان) شوراند در ۸۲۸ کشته شد.
 کشندگان وی «داون» و «شاپوه» بنژ «هوروز» پناه بردند و به خواهری بابک
 جنگیدند و از ده سال بر مجموعه ای از نواحی «ارنسخ» (۳) فرمان راندند
 تا کسان استپانوس (۴) آنها را کشتند و خواهر زاده «مسائمت اندیش»
 استپانوس یعنی «ایسای» موسوم بابو موسی آن نواحی را که داون و شاپوه

(۱) رجوع کنید بکتاب مطالعات Studies من ص ۳، ۴.

(۲) بروسه اصل و نسب او را نمی‌دانسته است. گروهی در ص ۳۶۴
 یادداشت‌ها عخطاً او را پسر ادورسه از مردم سیسکان غربی دانسته‌اند.
 (۳) درین وی کونیک، برنوزور، (لسر) سیسکان، هانت، آماراس،
 یازکانک، صفانک و تری که این آخری جزو ایالت اوتی و مابقی جزو ارنسخ است
 و تمام این نواحی در دوره زورگور (و نه ازس) واقع است.

گرفته بودند دوباره مسخر شدند و بر آنها فرمان راننده κ . این همان کسیست که طبری عیسی بن اصطیفانوس می نامد. اصطیفانوس در ۸۲۸ بخدمت بابک درآمد، دو سال بعد بابک طوسی و در سال دیگر ابراهیم بن لیث (رجوع کنید بیادداشت ۴ صحیفه ۱۴۹) را شکست داد. در همان سال استپانوس کشته شد و کشتندگان وی دوازده سال آن سرزمین را در دست داشتند. بنابراین قراین جلوس عیسی در حدود سال ۸۴۱ یعنی پس از پایان کار بابک بوده است و او یابستی تا سیزده سال دیگر بروی کار مانده باشد.

تماس ارتسرونی (ج ۳ بند ۳/۱۰ ص ۱۴۵-۱۵۰) آورده است که چگونه پس از لشکر کشی توام باتلفات و خسارات سنگین که در جنگ باصناریه کرد بوغا در آلبانیا پیش رفت و قسمت اعظم آلبانیا فرمان گزار ابوموسی معروف پسر شیخ (کشیش) بود (۱). سپس مقاومت دلیرانه وی و آلبانی های فرمان گزار وی را در برابر لشکر بان خلیفه (که برخی امیران ارمنی نیز آنها را تقویت کرده بودند) شرح میدهد. ابوموسی در ۲۸ جنگ پیروز شد و شهر بندان ختیش (در تاریخ طبری: کشیش) دژ او یک سال کشید. ابوموسی نامه ای بخلیفه نوشت و بتعرض او اعتراض کرد (و شاید بخدمات خود که در ۸۳۷ کرده بود اشاره کرد) و خلیفه برای او زنیار نامه فرستاد. سپس بلشکر گاه بوغا رفت و او را بین النهرین فرستادند. مقام اساسی ابوموسی چنان می نماید درین حوادث این بوده است که تسلیم شده و او را باهشت تن اسیر دیگر تبعید کرده باشند.

اصل و نسب ابواسد استپانانوس معلوم نیست هر چند این نکته که

وی بابک را بیاری مردم بلك (یا بلكان) برانگیخته چالب توجه است

بندارم نامی که در زبان تازی بیلقان آمده از آن زمان شیر است که امروز

در دشت میل (۲) بر سر راه روتان (اکنون بنام انتان در کوراته بیونی

ارس) بیردغه (پرتو) واقع است. مردم این شهر از نژادهای مختلف بودند

و بسو کشی شهرت داشتند (۳). پرخاش می. دوست پیوست آنها که

(۱) بروسه گمان میکنند که این کلمه کجوع برجه تحت الماف از ابوموسی

برمی باشد و این بسیار ممکن است.

(۲) ویراسپای آن معروفست میل بلفان

(۳) رجوع کنید بمقاله مینورسکی وکل کابن Cl. Cahen در مجله آسیایی

مجله سال ۱۹۹۰ شماره ۶ ص ۲۸۶-۳۳۶.

مینویسد: « یافتن ضبط تازی برای این نام در جایی که ارمنیان آنرا پیتکران مینامند برخلاف انتظار است. با این همه کاملاً با این عقیده همراه نیستم که پیتکران و بیلقان (بیلاکان) که اولی نام ایالت و دومی نام شهری بوده است (هر چند گاهگاهی بناحیه هم گفته اند) از نظر زبانشناسی یکی باشند. در مرجع تازه تری (اربلیان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶) این وقایع را اندکی باختلاف آورده اند: « مردم ناحیه بالاسکان (در اصل چنینست) از فرمانبرداری باین (یعنی بالک) خودداری کردند و با بالک بیاری ابلسداز آلبانیان (الوان) این ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بیگناه را کشتار کرد. بالاسکان (؟) که اربلیان نام میبرد شاید درست باشد ، هر چه که در همان جهت باشد. در حقیقت بالاسکان با پستی در دشت موقان باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط پیتکران ذکر از آن آمده است، رجوع کنید بکتاب آراشهرتالیف مار کوارت ص ۱۲۰

اینک می رسمیم بخود ابو موسی عیسی ، باید پذیرفت که وی زبانه ای با هیچ خاندان شاهی نداشته است ، هر چند مادرش خواهر اصطیفا نوس بوده ، پدرش که طبری او را یوسف میخواند چنین می نماید که کشیش بوده است (رجوع کنید بکتاب تماس ص ۱۴۵) . از آنجا که وی درختیش در برابر بوغا پایداری کرده است بسیار بجاست که قریبه ای از آنرا از طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ (سال ۲۳ = ۸۵۲) نقل کنیم آنجا که میگویند: « عیسی بن یوسف در روز گیش از بخش بیلقان بود که در ده مرسنگی بیلقان و پازنده مرسنگی برده بود. بوغا با وی جنگید و وی (او را) گشود و او را با پدر و زندش همراه خود برد. مساجد هایی که طبری بیان کرده مطبقست با ناحیه شوشا (شوشی) امروز. پیدا است که این در زمره ناحیه بیلقان بوده است. وانگهی بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ اوس از میان سرزمین بالک (یعنی ناحیه یسین در کرانه جنوبی آن) و « گوه ابو موسی » که مسکست همان عیسی را مندرگتند می نماید که « مسعودی این گوه (موبل) در کرانه رود اوس باشد

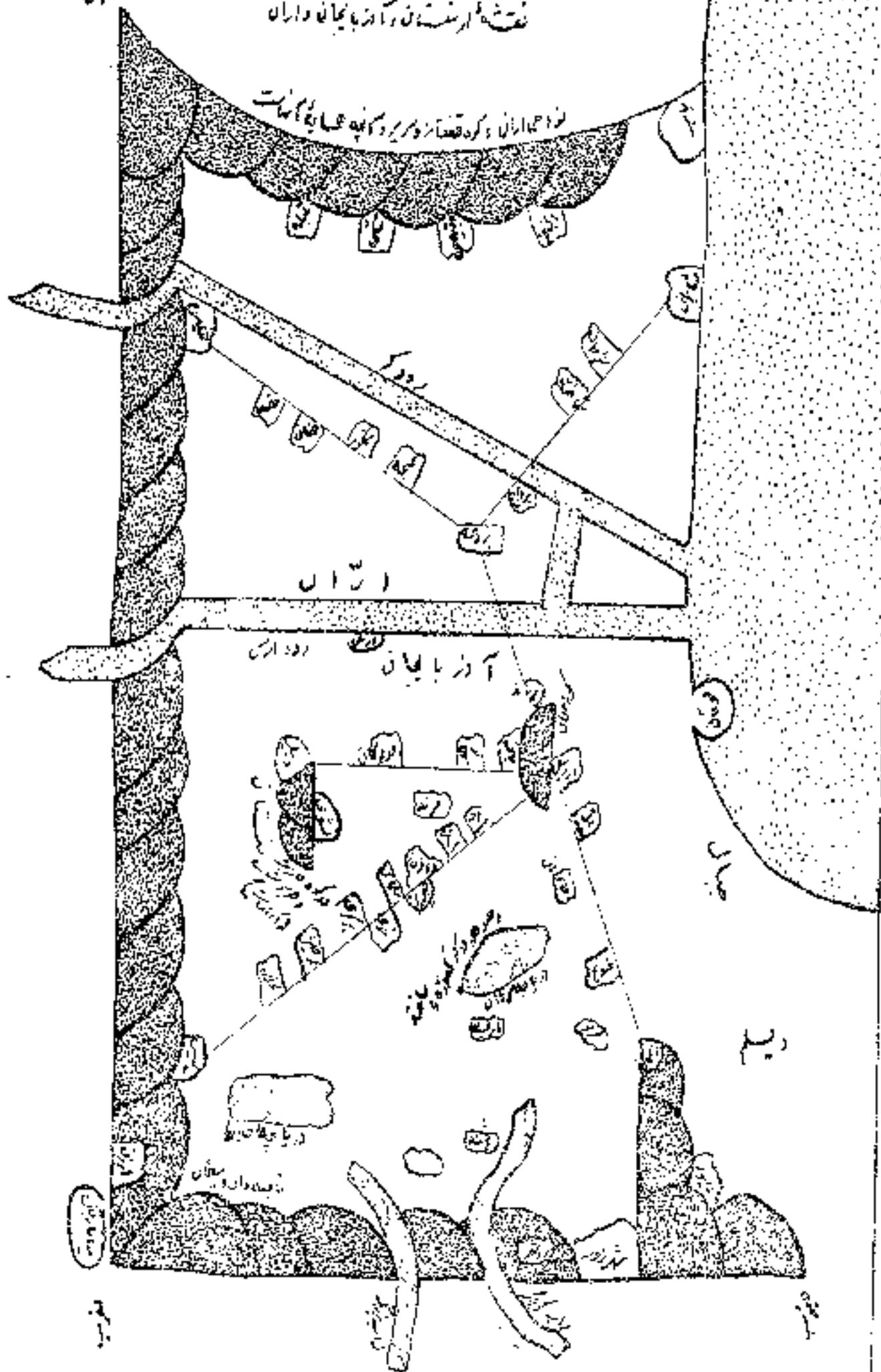
این جزئیات می رساند که هر که متعسفان (۱) و در دهه ابو موسی

(۱) اطلاع از اصطیفا نوس میگذرد که در حداد باشد که هر دو شخص داده شده یعنی حیران یا حیدان و غیره که از حوقل بنان اشاره میکند (رجوع کنید شرحی که در باره کتاب این حوقل خواهد آمد)

شکل

نقشه ارمنستان و آذربایجان و ایران

نوادیم ایرانی و کرد قفقاز و کریم و کاپه و سایر ایالتها است



آذربایجان و ایران در نظر جغرافیای نوین قدیم

از کتاب صورت الارض، اثر شهناز که در ۱۷۹۶ میلادی نوشته شده است

با گوشه جنوب شرقی آلبانیا یعنی ناحیه‌ای که در کرانه چپ ارس ، همان جا که از تنگه‌های کوهستانی بدشت می‌ریزد ، واقعست رابطه دارد . بنکته دیگری هم باید توجه کرد . از لحن طبری می‌توان چنین دریافت که در دژ سهل که بابک خود بآنجا رفته است و قلمرو ابن اصطیفانوس که برادر خود را بآنجا فرستاد همسایه یک دیگر بوده‌اند . در فهرست بزرگانی که تبعید شده‌اند طبری درج ۳ ص ۱۶۱ با همان لحن از ابن اصطیفانوس و سنباط بن آشوت بنام ابوالعباس الواثی (۴) و معاویه بن سهل ابن سنباط بطریق اران و آذر نرسی بن اسحق النخاشنی (از خچن) (۱) یاد می‌کند . نتیجه آنست که باید تصور کنیم خچن (۲) ناحیه خاصی بوده هر چند که شاید فرمان بردار ابن اصطیفانوس بوده باشد . اگر وی خداوند همه سرزمینی بوده باشد که موسس کلنکتوتسی بر شمرده است قلمرو سهل می‌بایست به‌عوزه رود کور نزدیک تر باشد .

۴- دست نشاندگان قفقازی مرزبان در ۴۴۴-۹۵۵

(۱) مرزبان مسافری و مداخلات ایرانیان

(۲) علی بن جعفر وزیر

(۳) سخنان ابن حوقل درباره قفقاز

(۴) شرح آن

(۵) نتیجه

۱- مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱ - ۹۵۷ م)

قیام بابک در شمال آذربایجان (۸۲۰ - ۸۳۷) مقدمه جنبشهایی بود که بلافاصله و مخصوصاً در قرن بعد یعنی قرن دهم در جلگه ایران و نواحی مجاور آن بروز کرد .

تا مدت‌های دراز توجه مورخان (فان فلوتن Van Vloten و ولهاوزن Welhausen و بارتولد Barthold) بیشتر بسوی خراسان بوده است تا اینکه انتشار تجارت‌الامم مسکویه راهی تازه در بررسیهای مربوط بنواحی غربی ایران گشوده ، یعنی همان نواحی که شرح

- (۱) رجوع کنید بکتاب تماس ازنسرونی ص ۱۳۳ : اثر نرسی امیرالوالمک با اران
(۲) رود خچن از جنوب به‌وزات رود ترتر جریان دارد که برده (برتو) در کنار آنست .

آنها در کتاب دقیق ابن الاثیر مبهم و تاریک بود . عنوانی که آمدروز Amedroz و مارگلیوٹ Margoliouth برای چاپ نفیس کتاب مسکویه گذاشته اند یعنی « انقراض خلافت عباسی » *The eclipse of the Abbasid Caliphate* باز هم عظمت سنن مرکز روحانیت اسلام را منعکس می کند و اگر مردم شناسی و علم اقتصاد و سرشت انسانی توجه بیشتری بکنیم تاریخ نویسی باید بیشتر نظر خود را متوجه جلوه دادن و زنده کردن سنن قدیم تر بکند . همان سننی که سازمان کاملاً نوی را بنیاد گذاشت و منتهی پرچیدن بساط خلافت شد .

تاریخ دوران آل بویه اکنون روشن تر است (۱) و مقارن زمانی که این دولت بسط یافت در تاریخ سازمانهای سیاسی دیگر بر میخوریم که در کردستان و آذربایجان و ماوراء قفقاز بنش و نما آغاز کرده بود . و در میان آنها ستاره بخت مسافریان در اندک مدتی درخشید . من اخیراً در پی استادان سلف خود (۲) گام برداشته ام یعنی مشغول کشف و

(۱) رجوع کنید بهمان کتاب « انقراض » و ضمائم آن ، سید احمد کسروی : شهریاران گمنام سه مجلد ۱۹۲۸ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۳۰ ، مینورسکی « استیلاي ديلمیان » *La domination des Daïlamides* ، ا . ا . دوری . مطالعات درباره زندگی اقتصادی بین النهرین در قرن دهم *Studies in the economic life of Mesopotamia in the 10th century* (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۲۴) و ترجمه تازی آن تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری چاپ بغداد ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ ، ا . آتش در کلمه دیلم در اسلام انسیکلوپدیسسی ج ۳ ص ۵۶۷ - ۵۷۳ ، ب . شپولر *B. Spuler* : ایران در آغاز دوره اسلامی *Iran in früh - islamischer Zeit* چاپ ۱۹۵۲ ص ۱۰۰ - ۶ (با شرحی در مداخلات ایرانیان که کافی نیست) ، رجوع کنید بمقاله . ه . بون *H. Bowen* : دمای آل بویه *The last Buwayhids* در مجله انجمن آسیایی شاهی لندن شماره آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۲۶ - ۲۴۵ و کتاب . . . کبیر : *M. Kabit* : خاندان بویه در بغداد *The Buwayhid dynasty of Baghdad* (۳۵۶ - ۲۴۷ = ۹۶۷ - ۱۰۵۵) (رساله دکتری دانشگاه لندن در ۱۹۵۳) .

(۲) رجوع کنید بمقائه اواد *Huart* : مسافریان *Les musâfirides* در یادنامه اواد براون *A volume to E. G. Browne* چاپ ۱۹۲۲ ص ۲۲۸ - ۲۵۶ و سید احمد کسروی کتاب سابق الذکر ج اول چاپ ۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ و مقائه مینورسکی بعنوان مسافریان *Musâfirids* در دایرة المعارف اسلام .

تحقیق عمیق تر و بیشتر در آثار و اسباب پیشرفت خاندان مستقل دیلمیان (۱) شده ام و اکنون درین جا می‌خواهم یکی از مدارک علمی را که در کتاب جغرافیای ابن‌حوقل (۲) مانده است شرح و تفسیر کنم.

این سند شامل فهرستی از خراج گزاران مرزبان بن محمدست با ذکر مبالغی که هر يك از ایشان تعهد کرده بودند بخزانة مرزبان بپردازند.

هنگامی که در حدود سال $330 = 941$ مرزبان و برادرش وهسودان پدر خود را در دژ سیسجان (سیسکان؟) زندانی کردند، وهسودان در همان اقطاع موروث خود یعنی طرم (طارم در اواسط مسیر سفید رود) ماند و برادرش مرزبان بسوی شمال و مغرب بسرزمین یکی از خارجیان کرد بنام دبسم رهسپار شد. اردبیل (در آذربایجان شرقی) تختگاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء قفقاز پیش رفت. بر ما آشکارست که مرکز باشکوه دستگاه سابق اداره اسلامی برده (پرتو) بدست وی افتاد، زیرا درین جا بود که تاخت و تازهای پی‌درپی روسها را در $332 = 943$ دفع کرد و این جنگها را مسکویه در ج ۲ ص ۶۲-۷ با بیانی مهیج شرح داده است. وانگهی می‌دانیم که پادگان دیلمیان که بفرمان وی بود مرکز بزرگ و مهم دیگر دوین را (پیش از $377 = 948$) در دست داشتند و ازین گذشته تا $360 = 971$ گنجه (جزیره) بدست نماینده او التازی (۳) اداره میشد. از فهرست ابن‌حوقل چنین برمی‌آید که سازمان عریض و طویل حکمرانان مرزی در آن زمان بپایه خراج گزاران بی‌اهمیتی تنزل کرده بودند. ازین رو تاچندی دولت مستعجل مسافریان نتوانست کاملاً بسط یابد.

(۱) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ۱۹۵۳ ص ۱۵۸-۱۶۶

(۲) تالیف ابن‌حوقل در $367 = 977$ بیابان رسیده است. موافق شرح سفر خود را بی‌ترتیب آورده است. رجوع کنید به مقدمه بارتولد بر حدود العالم ص ۲۰. نیز رجوع کنید به همان کتاب (ص ۲۸۲) و بطور مهم درس ۱۴ و ۱۶ (۲۸۹) با اشارات مکرر بارتولد باینکه ابن‌حوقل در $358 = 969$ در گرگان بوده است.

(۳) رجوع کنید بکتاب «مطالعات» من ص ۳۸.

۲- علی بن جعفر وزیر

بی شک تهیه مقدمات قرارداد های چند برای ادای خراج مستلزم یک سلسله گفتگوهای سیاسی و مالی مهصل و دور و دراز بوده است و این حوقل این کامیابی ها را نتیجه زحمات ابوالقاسم علی بن جعفر می داند که از زندگانی او آگاهی در میان هست .

بنابر گفته ابن حوقل وی نخست بخدمت یوسف ساجی در آمده است . سپس (مسکویه ج ۲ ص ۳۱) بخدمت دیسم بن ابراهیم خارجی در آمد که یکی از سرداران یوسف بود و جانشین ساجیان شد و سرزمین آذربایجان را در میان سالهای ۳۲۶ = ۹۳۷ و ۳۴۴ = ۹۵۵ (با فواصل بسیار) (۱) گرفت . مسکویه حقیقت جالبی را بمیان آورده است و آن اینست که علی ابن جعفر از دماة باطنیان بود و شاید همین سبب شد هنگامی که در خدمت مخدوم خارجی خود بود دشمنانش توطئه کردند . علی بن جعفر از برس دیسم بطارم گریخت و بمحمد بن مسافر پناه برد . اما هنگامی با آنجا رسید که پسران محمد یعنی مرزبان و وهسودان بر پندر شوریدند و تختگاه او سیران را گرفتند . مسکویه این وقایع را در حوادث سال ۳۳۰ = ۹۴۱ - ۲ آورده است . علی بن جعفر مرزبان را برانگیخت که آذربایجان را بگیرد و وی نیز چون باطنی بود پندآن پناهنده محتمل را بکار بست و بوزیر جدید خود مجال داد که عفا ید خویش را تسلیم کند . علی با همپایی بیروان دیسم که می داشت از وضع خود ناراضی آمد و شت و چون رمینه مساعد شد مرزبان بنخا دیسم حمله برد . لشکر دیسم نیز سپاه مرزبان پیوست با اینکه از میدان جنگ

(۱) پدر دیسم همکار یکی از خوارج معروف سام هارون الساری بود که پس از مرگ همکار خویش با آذربایجان گریخت و دحس یکی از سرکردگان کرد داری گرفت رجوع کنید بکتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۲ همین هارون (که ابن المقفر او را « حاکم بدویان و کردان » لقب داده بود) در میان سالهای ۲۷۲ = ۸۸۵ و ۲۸۳ = ۸۹۶ - ۱۰۰۰ میل رد و خورد و محالست و در تاریخ اخیر بنسب حاکم المصنف گریخته اند رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۲۱۰۹ ، ۲۱۴۱ ، ۲۱۴۹ - ۲۱۵۱ ، ۲۱۵۱ - ۲۱۵۲ رجوع کنید بکتاب م کانار M Canard سام تاریخ هندستان Histoire des Hamdanides ج ۱ - چاپ ۱۹۵۱ ص ۳۰۸ - ۳۱۱

گريخت و ديسم بارمنستان فرار کرد و بشاهزادگان ارمني (ارترونی) سرزمين واسپوراگان (نزدیک دریاچه وان) پناه برد.

مرزبان آذربایجان را گرفت اما بزودی رابطه اش در نتیجه دیسمه کسانی که مخصوصاً دارای علی بن جعفر را دستاویز کرده بودند با وزیرش تیره شد. علی بن جعفر برای فرونشاندن آتش خشم مرزبان حرس مشغول خود را برانگیخت و باوقول داد شهر بزرگ تبریز (۱) را پیرو وی کند و مرزبان هم او را با چند تن از سرداران خویش روانه آن دیار کرد. همینکه علی بر تبریز استیلا یافت در صدد انقیام و روابط خود با مشغول پیشین یعنی دیسم هر آمد. مردم شهر را برانگیخت دیلمیانی را که مرزبان با او رستاده بود برانند و چون بکام خود رسید بنزد دیسم رفت. درین هنگام مرزبان از سازگاری خویش با وزیر همکیش خود پشیمان شد و تبریز را در محاصره گرفت و در ضمن پنهانی وارد گفتگو با علی شد و بقیه دینی وی توسط جست و او را وعده و زارت داد. علی نیز بروتنی بجان و مال خویش زنیار حواست. همینکه بمقصود رسید از تبریز گریخت و مرزبان هم پیمان خود وفا کرد. مسکویه همه این حوادث را (ج ۲ ص ۳۱-۵) در وقایع سال ۳۳۰ = ۹۴۱-۲ آورده است و پس از آن دیگر چیزی درباره علی بن جعفر ندارد.

در چهارده سال بعد حوادث بسیاری روی داده است و پس حمله بیهوده مرزبان بر شهر ری و شکست و اسارتش (مسکویه ج ۲ ص ۱۱۵ در وقایع سال ۳۳۷ = ۹۴۸) بریشانی های بسیاری روی آورده است. هنگامی که مرزبان در اسارت می زیست دیسم بار دیگر در آذربایجان پدیدار شد و چند تن دیگر از مرغاندهان مستقل شدند.

رکن الدوله پادشاه آل بویه در ری در کار آذربایجان دخالت کرد و در ۳۳۹ = ۹۵۱ یکی از دهقانان نامی طوس محمد بن عبدالرزاق را ناآذربایجان فرستاد ولی وی در آجا دلگیر شد و در ۳۴۲ = ۹۵۳ ری را گشت (۲).

(۱) که احتمال می رود حرو و عمرو حاربان روزبان بوده باشد. رموع کبید کتاب «مضامین» ص ۱۵۸

(۲) مسکویه ج ۲ ص ۱۱۹-۱۲۰-۱۳۵-۱۴۸ (که در فهرست ساز گدوب از علم آماده است) این همان دهقان نامیست که شاهنامه را برای او از بهلوی ترجمه کرده اند شاهنامه فردوسی مبنی بر همین ترجمه است

تنها در ۳۴۲ = ۹۵۳ - ۴ مرزبان توانست از زندان بگریزد (مسکویه ج ۲ ص ۱۴۹) و جایگاه پیشین را بدست آورد. پیش از مرگش در رمضان ۳۴۶ = ۹۵۷ (مسکویه ج ۲ ص ۱۶۶) وی جنگهایی با برخی از شورشیان نواحی مجاور باب‌الابواب (در بند) کرده است که اخبار آن به ما رسیده است: «وی کار خود را راست کرد و دشمنان را شکست داد» و باذربایجان بازگشت تا با دیسم روبرو شود. این سرکرده خارجی بار دیگر بدوست ارمنی خود در واسپوراکان پناه برد اما وی پیمان خود را شکست و او را به مرزبان تسلیم کرد و او هم چنانکه آوردیم مرزبان را کشت. همه این پیش آمدها که مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) در حوادث سال ۳۴۴ = ۹۵۵ - ۶ آورده است درست وابسته بهمان سالیست که در متن ابن حوقل آمده است. ابن حوقل حتی بتسلیم شدن دیسم اشاره می‌کند.

از قراین چنین برمی‌آید که پس از فرار مرزبان، علی بن جعفر بار دیگر به قسام وزارت خود بازگشته و بستن خراج پلشکرکشی مرزبان بیاب‌الابواب و از میان رفتن دیسم بستگی دارد.

۲. قسمت‌های کتاب المسالك والممالك

ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز

متن ابن حوقل دشواریهای فراوان در بردارد، از آن جمله در برخی از قسمت‌های بند نخست که به علامت (الف) معین کرده‌ام، درین زمینه بزرگترین دانشمند معاصر زبان تازی آقای ویلیام مارسه William Marçais رجوع کردم و وی هم با گشاده‌روی بسیار ترجمه‌ای را که به فرانسه کرده بود برای من فرستاد. عزم کردم که آنرا عیناً درین جا بیاورم، گذشته از آنکه ترجمه خودم که پس ازین خواهد آمد قرینه نامطلوبی خواهد بود.

الف. (چاپ کریمرس Kramers ص ۳۴۳، چاپ دوخویه ص ۲۴۵):
 «شهر (وناحیه) دوین بیش ازین از آن سنباط بن اشوط پادشاه همه ارمنستان بود، هم چنانکه از آن بیاکنش بوده است. هم چنان در دست سران این خاندان بود تا هنگامی که ابوالقاسم یوسف ساجی آنرا ازیشان گرفت و

دستشان را از آن کوتاه کرد و حال آنکه برای مالکیت خود عهدنامه‌هایی داشتند که بقرون اولیه اسلام می‌رسید و استقرار ایشان را در آنجا می‌پرساند (و در فتح مسلمانان در آنجا بودند) و ایشان بعهده داشتند بنا بر مقررات مربوط بمقطعات جزیره پردازند. بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را بجای خود گذاشته بودند و انواع مختلف رسوم که بعنوان جزییات بر آنها مقرر شده بود از ایشان می‌گرفتند. یوسف برایشان حمله برد و زودخوردهایی با ایشان کرد (۱). از آنگاه بختیاری (۲) سایه‌شان پیاپی رسید و هیچ رأی‌شی تا کنون بی‌بازی ایشان برافراشته نشده است. دین‌ترسایان در ارمنستان برتری دارد. از دو قسمت این سرزمین (۳) دولت مرکزی (سلطان) سالیانه چیزی را دریافت می‌کند که می‌توان خراج دانست. بدین گونه (۴) ارمنیان امروز هم وابسته بعهده هستند که پیش ازین بوده‌اند، اما این پیمانست که در حقیقت اثری ندارد، زیرا که دولت‌های همسایه (سلاطین) بر آنها حمله می‌برند (۵) و برده می‌گیرند، بدرفتاری می‌کنند و حق دفاع از ایشان را پایمال می‌کنند. بردگانی را که از ایشان آورده بودند نمی‌توانستند بعنوان زر خرید در بغداد بفرشند و من این وضع را تا سال ۲۳۵ = ۹۳۶ دیده‌ام، هیچ کس این خرید و فروش را مشروع نمی‌دانست بسبب آنکه کاملاً در زنده‌ها بودند و پیمان‌هایی (غیر عهد) که در دست داشتند بسیار بود.

(۱) رجوع کنید بکتاب ابن‌حوقل ص ۶۱، ج ۲ ص ۱۴-۱۵ و مقدمه‌العدد
 (۲) من پنداشتم عبارت «ولا یفتح بعد عذرهم» را باید بدین گونه درست کرد
 گفت «بعد عذرهم» یعنی «او (یوسف) پس ازین خیانت با ایشان طرفی بر نیست
 و هیچ رأی برای او (الیه) تا امروز برافراشته نشد (یوسف در ۳۱۵ = ۹۲۷
 در گذشت). بهمین جهت ما رسه می‌نویسد «پندازم کلمه عذر را باید نکار برد این‌ها
 یعنی «بخشایش» نیست بلکه معنی «بشرف و بختیاری» است. لعوبون آرا کلمه
 «نعم» تفسیر می‌کنند

(۳) رجوع کنید بند دیگر.

(۴) «کانهم» از نظر اصولی، از نظر فصایی

(۵) اندک زمانی پنداشتم باید «تطرفهم» (بفاء) خواند «در کردن
 معروفشان تا ختم و ناز می‌کنند» (هچنان «تعریف» معنی تراشیدن حاشیه چیزی را
 دارد) اما «تطرق» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن معروفست و اما «تتطرقوا
 و تطرقوا» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن رایجست فراراً من تعاصب المسلمین
 یعنی «پنهانی».

« دوارمنستان هست یکی بنام داخلی و دیگری بنام خارجی. در برخی از قسمت‌های ارمنستان خارجی مسلمانان شهرهایی دارند که بدست آنهاست و مسلمانان پیوسته رآن حکمرانی داشته‌اند (هر چند گاهی ۲) و ارمنیان آنها را نجاره کرده‌اند. (این گونه شهرها) از آن شاهان اسلامست مانند ارچیش و منا زجرد و خلاط (۱). مرزهای ارمنستان خارجی پیداست کجاست، مرزهای آن از شرق ببردعه می‌رسد، از غرب به جزیره، از جنوب با آذربایجان و از شمال بنواحی روم درست قالیقله. جایگاه اخیر مردابی بود در میان کشور روم (بر ضد) مردم آذربایجان و جبال (ماد) و ری و غیره. و این شهر (تختگاه) (ارمنستان) داخلیست. (پیش ازین) گفته شد که دوارمنستان داریم، اما ارمنستان داخلی شامل دیبل (دوین) و نشوا (نخچوان) و قالیقله است و آنچه در دنباله آن در شمال قرار دارد و حال آنکه ارمنستان خارجی شامل برگری و خلاط و ارچیش و وسطان و الزوزان (آندزاواستیک) و باروها و دزها و نواحی و ایالاتیست که در میان آنهاست. (ص ۳۴۴) و دسترس آنها بدریا از طرابوزانست ...»

ب. (چاپ کریسر ۳۴۸، دوخویه ۲۵۰) : «برخی ازین شاهان نوعی از خراج (ضرائب) و رسوم اضافی (لوازم) تعلق می‌گرفت که هر سال برای شاه آذربایجان می‌فرستادند. مرتباً (سهلته)، بی‌وقفه و مانع - همه آنها (یعنی شاهان ارمنی) پیرو کسی بودند که (بر آذربایجان) فرمانروا بود و سعادت آنرا تأمین میکرد (۲).

این ابی‌الساچ از هدا یابی که کم و بیش از ایشان می‌رسید خرسند بود (۳). اما هنگامی که این کشور (مملکت) بدست مرزبان بن محمد بن مسافر معروف بسلاز افتاد وی بتأسیس ادارات مالیه (دیوان) و ممیزی (قانون)

(۱) درباره خاندانهای نازی که در شمال دریایچه وان مستقر و منسوب بقبیله دیس بودند (بجز برگری که اصلاح خانواده عثمان نامی آنها را گرفته بود) رجوع کنید بکتاب مارکوارت «جنوب ارمنستان» ص ۲۹۹-۳۰۴-۵-۸

(۲) در چاپ دوخویه ص ۲۵۰ افزوده شده است: «بزرگان این نواحی که شاهان نواحی مرزی (اطراف) بودند از شاه (ملك) آذربایجان و ارمنستان و مردودان فرمان می‌بردند.»

(۳) این نکته با مقایسه با مطالبی که پیش ازین در صحیفه ۱۶۳ آمده است

شگفتست

و مالیات اضافی (لوازم) پرداخت و در باره (جزئیات) اعانات (مرافق) و
و پس افتها (توابع) وارد گفتگو شد (بخطاطی).

۱- بزرگترین شاهان (ملك) این ناحیه تاجایی که من توانستم آشکار
کنم (۱) شروانشاه محمد بن احمد الازدیست.

۲- پس از او (از نظر جغرافیایی؟) شاه لایچان می آید که کشور او
در همسایگی قسمتی از کوه قفق و سرزمین او بلاچانشاه (در اصل چینست)
معروفست.

۳- پس از او (۲) سناری معروف بسنجاریب که دین ترسایی دارد مانند،
۴- ابن اندیرانی صاحب الزوزان (آندز او اتسیک) و وان و وسطان.
پس ازین من درجه و مرتبت هر یک ازینها (شاهان یا کشورها) را بیان
می کنم باز که آنکه تعهدات هر کدام چیست و هم چنین تعهدات (اضافی)
از حیث پرداخت مالیات نقدی (مال) و خراج (ضریبه) و هدایا از چه قرار است،
هنگامی که (موقع بیان) مالیات مسالیانه (ارتفاع) (سراسر) این سرزمین
مرا رسد و پس از فراغت از ذکر مسافتها و اوضاع و احوال (عمومی) این
مطالب را خواهم آورد.

پس (چاپ کریمس ص ۳۵۰ چاپ دوخویه ص ۲۵۲) ... راه برده
(در چاپ دوخویه بر زنج) بدلیل از ارمنستان (۳) می گذرد و همه دهها و
شهرهایی که در امتداد آنست از آن سنباط بن اشوط ارمنیست که یوسف
ابن ابی الساج (در چاپ دوخویه ابن دیوتاد) بخیانیت و ستم برخلاف (فرمان)
خدا و پیغمبرش که می گوید ... ازو گرفت [در چاپ کریمس درین جا
احادیث مربوط بوظایف حتمی مسلمانان در حمایت از زمین آمده است]

(۱) دوخویه این معدود را حذف می کند و شاید منظور این بوده که
این حوقل این سرزمین را ندیده بوده است

(۲) بجای «الله» من «بلیه» می خوانم

(۳) در واقع معدعی درس ۳۸۲ راه برده و دلیل را از ارتفاعات ادران
(از راه قلاطوس یعنی کلنکا بوس زادگاه سرس و دمیس و کیلکوبی معنی گلاکوبی
مورخان البانی) نوشته است درباره بسط قلعه و سنباط رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروه ص ۱۰۴۰-۱۹۹. این حوقل درباره توانایی او مبالغه می کند زیرا که از
۸۹۳ پادشاهی البانیا به امام برگشت (رجوع کنید بکتاب اسوشیک (ترجمه ماکار)
ج ۳ فصل ۳) و در سیونیا برخورد به مقاومت سببات رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروه ص ۲۱۹.

تـ (چاپ کریسرس من ۳۵۴ چاپ دوخویه ص ۲۵۴): «اما در باره وضع جارجی (ارمنستان) تا آنجا که من توانستم معلوم کنم - جزیه و خراج آن (جیایات) و خراجی که پشاهان (دست نشانده) مرزها (ملوک الاطراف) بسته اند آشکار وضع این سرزمین را شرح و درستی وصف آنرا نشان میدهند، هر چند احياناً بمقدار (خراج) افزوده یا از آن کاسته می شد. با این همه حد متوسط خراجی که خراج گزاران می دادند و حداکثر خراجی که از (نواحی) در سال ۳۴۴ = ۹۵۵ بموجب موافقت‌هایی (موافقات) ابوالقاسم علی بن جعفر پیشکار (سابق) (صاحب الزمام) ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج از طرف مرزبان بن محمد که (بعدها) وزیر همین شخص شد می گرفت بدین گونه بود

(۱) او (مرزبان) با محمد بن احمد الازدی صاحب شروانشاه [در اصل چنینست] و پادشاهان برای پرداخت ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کردند.
(۲) اشعائیق (۱) صاحب شکلی معروف با ابو عبد الملك نیز با ایشان قراری بست (دخل)

(۳) او با سنجاریب معروف با بن سواده صاحب الربع (۴) در مورد پرداخت مبلغ ۳۰۰۰۰۰ درهم و گذشته از آن بعضی عطایای اضافی (الطاف) موافقت کرد.

(۴) (بهمان ترتیب) صاحب جرر (۴) و وشقان (وشگان) پسر موسی برای پرداخت ۲۰۰۰۰۰ درهم.

(۵) او با ابوالقاسم الویزوری صاحب ویزور (وایوتس دزور) بر سر پرداخت ۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف موافقت کرد.

(۶) (بهمای گونه) ابوالهیجان بن رواد از نواحی خود در اهر و ورزقان ۵۰۰۰۰ دینار و الطاف

(۷) (بهمان گونه) ابوالقاسم الجیندایی از نواحی خود (و بحساب) مالیات پس افتاده (بقایا) که از آنها طلب داشت ۴۰۰۰۰۰ درهم، اما او خواست (که این مبلغ) کم شود و در درخواست (خود) ابرام کرد، پس عکس العمل کینه جویانه (تبرم) در برابر رفتار او این شد که این مبلغ را به ۳۰۰۰۰۰ درهم و ۱۰۰ تخت دیبای رومی افزایش دادند.

(۱) در اصل اشعائیق، پیش ازین دو گونه اشعائیق پیشنهاد کرده است

۸) او (مرزبان) پسران الدیرانی را ملزم کرد (الزم) که بنا بر آنچه (از پیش) بر آن موافقت شده بود (مبلغ) ۱۰۰۰۰۰ درهم سالیانه پرداخت کنند اما ایشان را از پرداخت خراج چهار سال در برابر تسلیم کردن دپسم بن شاذلویه معاف کرد. دپسم بایشان پناه برده بود اما پسران الدیرانی باو خیانت کردند.

۹) با پسران سبباط با توجه بنواحی ایشان در ارمنستان داخلی بر ۲۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد (ص. ۳۵۵) اما بعدها این مبلغ را به ۲۰۰۰۰۰۰ درهم تخفیف داد.

۱۰) با استعمار یب صاحب خاجین (خچن) برای ۱۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد، بعلاوه الطاف واسب (بارزش) ۵۰۰۰۰۰ درهم. جمع خراجها بزور و سیم و توابع و الطاف مشتمل بر استر و اسب و زیور (حلی) بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم میشد.

و تمام خراج همه آذربایجان و ارمنستان و ارانین باحوالی آن (۱) و گذشته از آن مقدار مالیات آنها (در اصل، و وجوه اموالها) و عوارض دیگر به ۵۰۰۰۰۰۰ دینار می رسید.

اینست آنچه من درباره وضع آنجا مرا گرفته ام و درباره هر یک تا هائی که فرصت مجال میداد و غم من می رسید، بگزارش و روایت رجوع کردم.

۴- شرح و تفسیر

چنانکه معلومست این حوقل بمپده گرفته بوده است در کتاب اسطخوری تجدید نظر کند اما در فصلهایی که درباره ارمنستان و اران و آذربایجان نوشته تنها در مورد تفصیل شهرها و مسافتها از سلف خود پیروی میکنند در جاهای دیگر هر فصلی که نوشته تازه است و بزمان وی میرسد و کاملاً

(۱) شاید حوالی باشد، لغتی که این حوقل در ص ۲۰۶ نگار برده است بجای کلمه جریده که اسطخوری در ص ۱۵۶ در جای مشابه و «طر آن (در ماده فارس) آورده است

مشگی بر مواد و منابع تازه است (۱) .

درین که ابن حوقل تا شمال ارس (۲) پیش رفته باشد تردید داریم . در آخر فصلی که نوشته باخباری که بکار برده اشاره می کنند. شك نیست که این گزارشها از زمانهای مختلف بوده و اوضاع و احوال مختلف را می رسانده است. در وصفی که از بازار بزرگ کورسره (در میان مراغه و میانه) می کنند آنچه از سر کرده بازرگانان آذربایجان ابو احمد بن عبد الرحمن شیزی مرافعی در روزگار یوسف بن ابی الساج شنیده است اشاره میکنند (چاپ کریمس ص ۳۵۲) . تعابلاتی که موافق با هواداری از ارمنیانست و در کتاب ابن حوقل آمده شاید وابسته بمتبع آگاهی او درین زمینه باشد. با این همه سخت گیریهای یوسف بن ابی الساج نسبت بارمنیان که در بندهای الف و ب گذشت (و ممکنست تاریخ آن بزمان یوسف برگردد) با حاتم و رأفت وی که در بنده آمده است مبیانت دارد. نامهای مهم ترین فرمانروایان ماورای قفقاز (بنده ب) با نامهایی که در فهرست دست نشاندهگان مرزبان آمده (بنده ت) (۳) مطابقت نمی کند .

و اما راجع بفهرست خراج گزاران مرزبان (بنده ت) این فهرست را نمی توان سند رسمی دیوان مرزبان دانست. بیشتر احتمال می رود کسی که دو کارهای داخلی وارد بوده جزییات قراردادهای مالی مختلف را از حفظ تفریر کرده است.

(۱) برای معایسه باشد اول نسخه خود گنده اسطخری را می آورم که در ص ۱۸۸ می گوید (در ارمنستان فرمانروایی میکرد) سناط من اشوط (ارمنستان) هرگز از دست «کرا»ی مسیحی بیرون نرفت و ایشان بر (در میان) مردم ارمنستان غالب بودند. تنها کلمات منفرد و منفصل اسطخری در گزارش اصلی و مسوط باقی مانده است (رحوم کتیب چاپ کریمس ص ۳۴۳)

(۲) قطعاً وی اطراف کوه سلیمان (بزرگ اردبیل) را دیده است ص ۲۴۹ (۳۴۷)

(۳) در بنده ب شروانشاه نام امیری و در بنده ت نام سردمین اوست لایزان همان لاهیجان امروز (در مغرب شروان بعضی اخص) است سایر مدراجات تاریخ شروان شاخه لایرانی جاندهان یزیدی شاخه شروانی را در ۳۰۴ = ۹۱۶ طرد کرده است رجوع کنند بمسعودی ج ۲ ص ۵ و از خصائص بنده ب (آبجا که بسال ۳۴۴ = ۹۵۵ اشاره رفته) اینست که دکری از لایزان در آن پیست سجاریت از صناریه چنان می ماند که ما دو سجاریت مذکور در فهرست مرزبان تفاوت دارد

با این حدس برخی سوء تفاهمها و حدسهای را که در متن ما هست می توان توضیح و تفسیر کرد بی آنکه از اهمیت این برآورد چیزی بکاهد. این فهرست (۱) دشواریهای چند نشان میدهد. املاء بعضی از نامها نامعلومست و خراج گزاران مسیحی را بکنیه های معمول تازی نام برده که هویت آنها را می پوشاند و تطبیق آنها را با کسانی که در منابع ارمنی ذکری از ایشان هست دشوار می کند.

۱- سر کوبی شروان یکی از کارهای مهم مرز باستان که در نتیجه آن بر دو آمد خزانه وی افزوده شده و تنها با آنچه با گراتیان (رجوع کنید ببند ۹) وعده داده بودند کمتر و در درجه دوم اهمیت بوده است. شروان بر زمینگی گفته می شد که در شمال رود کور واقعست و تنها در قرن ۱۵ تا ۱۶ دوباره آنرا شیروان گفته اند. اشتباهی که (در بنده ت) در کلمه شروانشاه کرده و آنرا بجای لقب شاهان نام کسی داشته است در مسعودی ج ۲ ص ۶۹ هم دیده میشود. شاهی که در شروان در $344 = 955$ فرمانروایی داشت محمد بن ابوظاهر یزید بن محمد ($337 - 345 = 948 - 956$) (۲) بوده است و پس از او پسرش احمد ($345 - 370 = 956 - 981$) جانشین او شده است.

در تاریخ قدیم شروان (۳) ذکری از حمله دیلمیان بشروان در زمان پدر محمد یعنی ابوظاهر یزید بن محمد در یکی از سالیهای میان $334 = 944$ و $337 = 948$ هست و گفته شده است که وی دیلمیان را راند و با ایشان صلح کرد و اتحاد کرد. حمله دیگر ابراهیم بن مرزبان در حدود $357 = 968$ و هنگامی روی داد که قرار بود احمد بن محمد با مهاجم صلح بکنند و باو خراج بدهند. در نتیجه ترتیمی که ابن حوقل بدان اشاره کرده ممکنست نتیجه حمله نخستین باشد. اما چنین می نماید که در زمان محمد بن یزید صلح روی داده باشد و شاید همان صلح را در زمان پسرش احمد نتیجه کرده

(۱) آنرا کسروی فارسی امروز ترجمه و تسمی از آن را شرح کرده است شهریاران گمنام ج ۱ ص ۱۰۱ در رجوع کنید مقاله کریمسکی مسوان شکی ص ۳۷۷-۸

(۲) بنابر گفته مسعودی ج ۲ ص ۵ محمد بن یزید پیش از آن در $332 = 943$ حکمرانی داشته است

(۳) نگاه کنید به صفحه ۱۴۸ یادداشت شماره ۲

باشند. نامی که ابن حوقل برده (یعنی محمد بن احمد) با نسب‌نامه مفصل شروانشاهان موافق نیست و بالاخص نسبت خانوادگی این سلسله درست نیست زیرا بجای شیبانی باید ازدی باشد. ممکنست این نیز نادرست باشد و بجای یزیدی آمده باشد زیرا این خانواده عموماً بدین نسبت معروف بوده‌اند (۱). ممکنست این یکی از مواردی باشد که در کلمه تحریف رفته است.

۲- شکلی. بجای کلمه «اسحاس» که در چاپ اول ابن حوقل (دوخویه) آمده در نسخه خطی بهتری که کریمرس در چاپ دوم بکار آورده است اشخانیق آمده که سهولت می‌توان آنرا باشخانیق که یکی از نامهای خوب ارمنیست برگرداند. کتیبه تازی او ابو عبدالملک بوده که برای تعیین ملیت او با توجه رسم معمول آن زمان در نامهای خاص چندان اهمیتی ندارد. این نام با قرینه‌ای که مسعودی (ج ۲ ص ۱۸) می‌دهد نمی‌گوید فرمانروایی شکلی در آن زمان عملاً با آذر نرسی بود نیز سازگار نیست. متن گمراه‌کننده است. چون کلمات «ودخل فی موافقه - اشخانیق» بلافاصله پس از کلمات «فواقف... صاحب شروانشاه» می‌آید ممکنست کسی در شرح این فقره گمراه شود و تصور کند که اشخانیق یکی از طرفین قرارداد است که با شروانشاه منعقد شده است. این گونه (۲) تعبیر ممکن نیست، زیرا بوسیله تاریخ شروان می‌دانیم که شکلی بوسیله قبله از شروان جدا میشد و مستقل بود و بترتیب خاصی حاجت نداشت. بنابراین کلمات «ودخل فی موافقه» تنها فرمول محدود و معتدلیست از «ووقف» و ضمیر شخصی (موافقت او) باید دوباره بر زبان برگردد. نتیجه آنست که اشخانیق درین جا سهمی ندارد.

چنانکه از تاریخ شروان (۳) برمی‌آید معنی کلمه شکلی در زمان

(۱) حتی حاکم‌نشین ایشان را هم یزیدیه می‌گفتند

(۲) این تعبیر را آ. ا. کریمرسکی و ظاهراً شپولر Spuler در مقاله «ایران در آغاز اسلام» Iran in fruh - islam در Zeit ص ۶۷ پذیرفته‌اند.

(۳) رجوع کنید نکتات من ص ۳۲ و فصل مربوط بشروان رجوع کنید بمقاله من در کلمه شکلی در دایرة المعارف اسلام.

تالیف آن کتاب مبهم بوده است. شکی بسته بدگرگون شدن اوضاع و کشمکش‌های محلی حتی شامل برخی از نواحی کاخت‌دهم می‌شده است. وانگهی سرزمین مخصوص هر تی واقع در میان شکی اخس و کاخت در مسلمانان روشن و آشکار معلوم نکرده‌اند (۱).

نام اشخانیک از لحاظ بستگی آن باشکی خاطر شاهزاده اشخانیک هر تی را که معاصر مرزبان بود پیاد می‌آورد (رجوع کنید به صحیفه ۱۵۳).

۳- نام سنجاریب بن سواده مصادف با نام یک شاهزاده ترساست که بایستی در حدود اواسط قرن دهم زیسته باشد.

خاندان باستانی پیش از اسلام مهران در ایران (البانیای باستانی و الوانک ارمنی) فرمانروا بود و در زمان شاهزاده و رار تردآت منقرض شد. وی با پسرش که خردسال بود در ۸۲۲ (بدست یکی از خویشانش) بنام نرسه فیلیپیان کشته شد. زن بیوه‌اش دختر وی سپرم را بختین برد و در آنجا وی را بعقد اثر نرسه پسر سهل (باید ساهاک خوانند پیششهاد مارگوارت در Streifzüge ص ۴۵۷) درآورد. بنا بگفته مورخ محلی موسس کلنکتوتسی بازماندگان این زن و شوهر دنباله‌سلسله مهرانی را فراهم کرده‌اند. در نسل پنجم بهوهانس بنام سنکریم پسر اشخان سواده برمی‌خوریم که بگفته موسس خداخواست بدست وی سلطنتی که از مدتی دراز منقرض شده بود از نو تشکیل شود. «شاه ایران احترامات فراوان باو گذاشت، تاج پدر خود را باو داد (۴) و نیز مرکب او را (۴). در همان سال داوید خداوندگار magistros یونان تاج شاهی و دیبای ارغوانی باشکوهی برایش فرستاد...». دوره ۱۳۱ ساله (از ۸۲۲ میلادی تا ۹۵۳) برای پنج پشت چندان کوتاه نیست و چنان می‌نماید «پادشاه ایران» که سنجاریب را تکریم کرده همان مرزبان باشد که در برابر بلخی که باو داده باو توجه کرده باشد.

اگر تصادف این نامها با یکدیگر هویت این شاهزاده را روشن کند باز نام کشور او مما ایست که حل شده است. کلمه «الرابع» (با حرف تعریف عربی) شبیه بر بع بضم بمعنی یک چهارم و ربع بفتح بمعنی

(۱) شاید بجز قسمتی که در متن اسطخری وری ۱۹۳ آورده شده است

رجوع کنید بتعلیقات من بر حدود العالم ص ۴۰۲

سرزمین و گمر کست (۱). (رجوع کنید با انتشارات دوخویه ج ۴ ص ۲۲۴).
اما هیئت اصلی کلمه قراآت و املاهای مختلفی را در ذهن می‌نشانند (ربیع
و نغ ، زینغ ، زنیغ) . همین نام تنها در متن دیگری یعنی رساله دوم ابودانف
مسرین مهلهل (۲) آمده است .

این سیاح (در بند ۱۵) آورده است که در راه تفلیس باردیبل
کوههای ویزور و قبان و خاجین و اربع و حندان و هر دو بند را دیده است .
بجز نام اخیر چنان می‌نماید که نامهای دیگر از آن ارتفاعات است در اران
که رود کور را از اس جدا میکنند .

ابودانف بایستی در حدود ۹۵۰ میلادی سفر کرده باشد و همین نکته
حالت بودن گفته وی را می‌رساند .

دروغله نخست غرض من این بود که «الربیع» را با نام تختگاه اران
یعنی « بردعه » (نسخه بدل آن بردع است . رجوع کنید با سطرخری
ص . ۱۸۲ حاشیه g) بسنجم . ممکنست ابودانف این نام را از همان
مأخذ نقل کرده باشد اما رساله او پیش از پایان یافتن کتاب این حوقل
(در ۳۶۷ = ۹۷۷) نوشته شده است . با این همه میدانیم که مقارن
حملة روسها در ۳۳۲ = ۹۷۷ نماینده مرزبان در بردعه حکمرانی
داشت (مسکوویه ج ۲ ص ۶۲) و احتمال می‌رود مرزبان این شهر را که کلید
شهرهای دیگر بوده است شاهزاده تقریباً بی‌مقداری مانند سنکریم (۳)
سپرده باشد .

بنا بر گفته موسس مورخ سیرم دن اثر در سه پسر مهلهل (با بدسهاک

(۱) کلمه ربیع (در جمع ارباع) معنی ناحیه مستقلست و این در سه در ص ۱۷۱
نکار برده و گونه نشانود دارای سیزده دستاق و چهار ارباع است در برابر دوازده
دستاق و چهار خاناب در کتاب معدسی ص . ۳۰ رجوع کنید بحدود العالم بند ۱۰۲۳
ص ۳۲۵ (در صورتیکه ربع صوم بدین چهار پلک شهر است)
(۲) من درین موقع مشغولم آنرا از روی نسخه منحصر بفرد آستانه مشبه
دوقاهره چاپ بکنم .

(۳) مگر آنکه « و » در کنیم که وی حاکم کاملاً فرمان برداری بوده و تا اندازه‌ای
در کارهای داخلی اختیار داشته است (رجوع کنید بکلمه اربیع بمعنی گمرک) .

خوانده؟) فرمانروای سپسکان شد که بزور ناحیه جلم (۱) را گرفته بود و در تهاك سکنی داشت. درباره تبعید شاهزادگان ارمنی به بین النهرین طبری (ج ۲/۳ ص ۱۴۱۶: در حوادث سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نام وی را آذر نرسی بن اسحق (در اصل چنینست) الخاشینی آورده و بدینگونه چند فرض شده سنکریم را باخچن (رجوع کنید بپند ۱۰ پس ازین) مربوط میکند، اما آذر نرسه (و خاندانش) ممکنست که تا آن وقت ناحیه جلم (دریاچه سوان) را در دست داشته بوده باشند. در نظر موسس بازگشت سلطنت در زمان سنکریم ممکنست عنوان خاندانی داشته باشد و نه عنوان جغرافیایی و این نکته دست ما را برای تشخیص هویت سرزمین سنکریم باز می گذارد. ابودلف، چنانکه بتوان باو اعتماد کرد، به «الرربع» جداگانه و مستقل از خاچین (خچن) اشاره میکند و درین صورت اقطاع سنکریم را باید در جلم یافت هر چند که تطبیق نهایی نام الرربع را با جایگاه کنونی باید به محققان ارمنی (که در مجل هستند رجوع کرد، رجوع کنید بپند ۱۰ که پس ازین می آید). در نخستین چاپ کتاب ابن حوقل ص ۲۵۴ چنین آمده: «وصاحب جرزان وسغیان بن موسی» و من در مقاله خود بعنوان «مسافری» در دایرة المعارف اسلام «جرزان وسغیان» را همان نامهای روستاهای گرزوان وسغیان (۲) دانسته ام که در مغرب شماخی جای دارند. با این همه تعیین هویت شاهزاده «ابن موسی» بی آنکه نام آن معلوم شود شگفت بنظر می آید. در چاپ دوم چنین آمده است: «وصاحب جرزوشقان بن موسی». ابن وشقان بن موسی یعنی شاید وشقان یکی از نامهای رایج شاهزادگان ارانست (۲). اما جرز

(۱) بروسه در حواشی خود بر کتاب اربلیان ج ۲ ص ۲۴ دانستگی او را بسپسکان مشکوک میداند و ترجیح میدهد او را از شعبه ای از خاندان البایبا بدانیم که بر سرزمین سپسکان دست یافتند (موقع مناسب را غنیمت شمرده که در سپسکان جا بگیرد) حدس بروسه کاملاً مطابق با کتاب حال مار کوارتست که توانسته است هویت آذر نرسه خاشینی را معلوم کند موسس خود در همین اینکه خچن از آن که بوده است ساکنست اما بر فرض که زناشویی سپرم باشاهزاده در خارج از خچن روی داده باشد ممکنست تصور کرد که پس از زناشویی او خچن بواسطه دوستی نامهربانان در فله و سمرقند و شهرش داخل شده باشد.

(۲) ابن بازگشت را پیش ازین سن مارتین Saint-Martin در کتاب یادداشتهایی درباره ارمنستان Mémoires sur L'Arménie چاپ ۱۸۱۸ ج ۱ ص ۲۳۱ پیشنهاد کرده است وی پنداشه است که ابن وشقان پسر حکمران باهپی بوده باشد که آشوت دوم پسر سیمبات در ۹۲۲ بچنگ اولشکر کشید رجوع کنید بکتاب گروسه «تاریخ ارمنستان» ص ۴۵۱. با این همه سن مارتین کلمه جرز و جرزا حل نکرده است.

را (که دوخوبه آنرا بجززان برگردانده) چه باید کرد؟ طبیعاً این کلمه بگرجستان (جزز) برمیگردد، اما مرزبان هرگز تا گرجستان نرفته است و وشنگان نامیست که گرجی نیست. ممکنست تنها بحدس و گمان ذهن انسان در مورد بحث متوجه «جزز» نشود بلکه به «خزز» توجه کنند هر چند در غیر مفهوم ساده پادشاهی خزر باشد بلکه بمفهوم محلی باشد چنانکه در مورد شهر قبله که در میان شروان (رجوع شود ببند ۱) و شکلی (رجوع شود ببند ۲) واقعتاً استعمال کرده اند. این موضع جایی بوده است که شاید خزران در آنجا بوده باشند، زیرا بلافری (ص ۱۹۴) میگوید: «ومدینه قبله وهی الخزر» (۱). این پیشنهاد کاملاً جنبه آزمایش دارد، اما شگفتست که قبله ای که مسعودی (ج ۲ ص ۶۸) بعنوان امیر نشین جداگانه ذکر کرده در سند این حوقل نیوده باشد.

مسعودی امیر قبله را عنبسه واحمدالعین مینامد و در تاریخ شروان پسرش بنام ابن عنبسه اشاره شده. عنبسه (شیر) قطعاً نام کنایه آمیز اوست و نتیجه حدس ما اینست که نام حقیقی او وشنگان پسر موسی بوده و بنحوی با امیران اران رابطه داشته است.

۵- درباره ویزور دلیل قاطع نداریم زیرا این ضبط معمول زبان تازی برای حوزه رود ارباجای سفلیست که در زبان ارمنی بآن «وایوتس دزور» میگویند (در کتاب کنستانتین پورفیروگنیتوس Constantin Porphyrogenitus بایتدزور Baidzor آمده است: رجوع کنید بکتاب هوبشمان Hübschmann بنام «نامجاها در زمان ارمنی قدیم» Die altarmenischen Ortsnamen شماره ۱۱۱). در حدود اواسط قرن دهم حکمران آن قطعاً با مسافریان رابطه داشته است (رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۶، ۶۹-۷۰ که در آنجا من پیشنهاد می کنم هویت وی را با واساک پسر سعبات از سلسله محلی ارمنی سیسکان تطبیق کنم). برای تشخیص هویت او کنیه ابوالقاسم ارزشی ندارد.

(۱) بسا بر همین تازی کتاب ابن اعثم که اخیراً کشف شده چراغ (که بزید دوم ۱۰۱-۵ = ۷۲۰-۴) با او حکمرانی داده بود جمعیت موغومه (برقی؟) را کم کرد و مردم آنجا را بخسانیه در رستائی قبله کوچ داد (رجوع کنید بمقاله ان کورات در Ankara Univer D T C fakult dergisi چاپ ۱۹۴۹ ص ۲۶۹).